

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید - سال ششم - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۹ - شماره پیوسته ۲۹

حیدربابا؛ ترجمان غریبانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)

آیت شوکتی<sup>۱</sup>

: 20.1001.1.2345217.1399.10.3.5.5

تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۱۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

نوستالژی، اصطلاح روان‌شناختی است که به معنی دلتنگی برای گذشته بوده و به شکل‌های مختلف، نشانه‌های آن در آثار ادبی متجلی شده است. بررسی این نشانه‌ها ما را به درک عمیق عواطف و اندیشه‌های شاعر رهنمون می‌کند و مایه‌های دردمندی و رنجوری و وجوه آرزومندی وی را آشکار می‌کند. نوستالژی یک فرآیند ناخودآگاه ذهنی است که در افراد و زمان‌های گوناگون، به صورت‌های مختلف بروز می‌کند. مقاله حاضر بر آن است تا به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای، چگونگی نمود نوستالژی را در حیدربابای شهریار تبیین و تحلیل کند. در این پژوهش، دلتنگی برای گذشته در دو بخش «یادکرد شخصیت‌های گذشته و یادکرد خاطرات گذشته»، روستا ستایی و تمدن‌گریزی، پناه بردن به دوران کودکی، گرایش مفرط به بازگشت به وطن و زادگاه، اسطوره-پردازی، آرکائیسیم و پناه‌بردن به آرمان‌شهر، به عنوان مؤلفه‌های نوستالژی بررسی شده است. نتیجه این تحلیل و بررسی نشان می‌دهد که در بخش اعظمی از قسمت‌های این منظومه، حس نوستالژیک و حسرت بر گذشته موج می‌زند و این احساس می‌تواند ناشی از یک تنهایی درونی و گریز از تمدن معاصر باشد.

کلمات کلیدی: نوستالژی، شعر معاصر، شهریار، حیدربابا

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

## ۱. مقدمه

نوستالژی، اصطلاحی روان‌شناختی است که در سده اخیر به عنوان موضوعی ادبی مورد توجه منتقدان هنر و ادبیات قرار گرفته است. در حوزه نوستالژی، دل‌آزردگی، بی‌تابی، حسرت، آرزومندی و حالات و احساساتی از این دست قرار می‌گیرد که آثار ادبی در گونه‌های مختلف خود، ابعاد و اشکال آن را بازتاب داده‌اند.

به نظر یونگ احیای خاطرات گذشته ممکن است از یک سو به اختلال روانی فرد دامن زند و از سوی دیگر معجزه‌گری کند و موجب غنای زندگی آدمی شود (نک: یونگ، ۱۳۷۶: ۱۵۴). از پیامدهای مثبت نوستالژی، هدایت فرد به سمت مطلوب و محافظت در برابر تنهایی و قدرت مواجهه با چالش‌های جدید است. همچنین می‌تواند خاصیت الهام‌بخشی و انگیزشی برای خلق آثار هنری داشته باشد. در مورد شهریار، این حس، به اعجاز سخن وی منتج شده و همین احساس ژرف و گره محکم او با گذشته ارزشمندش، وی را در خلق اثر بی‌نظیر حیدربابا، مصمم کرده است.

هدف از این پژوهش، نشان‌دادن میزان دل‌بستگی شهریار به گذشته شیرین سپری شده است. لذا در راستای رسیدن به این هدف، این پژوهش با این سؤال رو به روست که:

تجلی نوستالژی در شعر شهریار، چه مضامینی را در بر گرفته است؟

تاکنون در حوزه نوستالژی اشعار شهریار پژوهش‌های ارزنده‌ای انجام گرفته که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

غفوری، فاطمه (۱۳۸۹)، «بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار»، فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد انار، سال ششم، ش ۱۵.

واعظ، سعید و محمدزاده، مریم (۱۳۹۷)، «نوستالژی فردی و اجتماعی در اشعار محمد حسین شهریار و فریدون مشیری»، پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل، سال ۴، ش ۱۱.

تاکنون موضوع نوستالژی و غریبانگی به صورت پژوهش مستقل در منظومه حیدربابا انجام نگرفته بلکه تمامی پژوهش‌ها در حوزه اشعار فارسی وی بوده و محققان گاهی، گوشه چشمی مهربانانه به اشعار ترکی این شاعر آذربایجانی داشته‌اند. از این رو، پژوهش اخیر در صدد است که حیدربابای شهریار را به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای، از دیدگاه نوستالژی بررسی نماید.

## ۱-۱. نوستالژی

واژه فرانسوی (nostalgia)، «برگرفته از دو سازه یونانی nostos به معنی بازگشت و algos به معنی درد و رنج» (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۱۱) است. این واژه به معنی «دل‌تنگی از دوری میهن، درد دوری

میہن)) (زمردیان، ۱۳۷۳:۳۶۸)، «حسرت گذشتہ» (آریانپور، ۱۳۸۰: ج. ۴، ۳۵۳۹)، «آرزوی گذشتہ و اشتیاق مفرط برای بازگشت بہ گذشتہ» نیز آمدہ است (باطنی، ۱۳۷۲:۱۱۳). واژہ نوستالژی در سال ۱۶۸۸ م.، برای نخستین بار در پایان نامہ رشتہ پزشکی یوہانس ہوفر، دانشجوی سوئسی، ظاہر شد کہ قصد داشت با این واژہ، حالت غمگین شدن ناشی از آرزوی بازگشت بہ سرزمین بومی را نشان دہد (نک: تھی زادہ، ۱۳۸۱:۲۰۲). پس «نوستالژی در اصل یک اصطلاح پزشکی و متعلق بہ علم روان شناسی است» (کلاہچیان، ۱۳۸۶:۱۱۰) و «در مورد سربازانی بہ کار رفتہ کہ بر اثر دور شدن از خانہ و خانوادہ، دچار نوعی افسردگی و بیماری شدند» (تھی زادہ، ۱۳۸۱:۲۰۲).

نوستالژی یک فرآیند ناخودآگاہ ذہنی است کہ در زندگی افراد متفاوت و دورہہای متفاوت، بہ اشکال مختلفی بروز می کند. وظیفہ نوستالژی این است کہ «خاطرات پیش تاریخی و نیز دوران کودکی را در متنی از ابتدایی ترین غرایز، احیا کند» (یونگ، ۱۳۷۶:۱۵۳). ہرگاہ فرد در ذہن خود بہ گذشتہ رجوع کند و با مرور آن، دچار نوعی حالت غم و اندوہ و توأم با حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شدہ (نک: انوشہ، ۱۳۷۶:۱۳۹) کہ بہ عنوان درون مایہ آثار ادبی از آن بہ «غم غربت» (آسوری، ۱۳۸۱:۲۴۶) و «احساس غربت» (باطنی، ۱۳۸۰:۵۷۲) تعبیر می شود. نوستالژی، یادکرد دوران گذشتہ پرننگ و غرور آفرینی است کہ بہ شکل عینی امکان بازگشت و تحقق آن میسر نیست بلکہ با تکیہ بر رؤیا و در بستر تخیل می توان بہ آن دست یافت. لذا فرد در دنیای نوستالژیک بہ آن دوران طلایی برمی گردد و با اقتدار در مدینہ فاضلہ گام می نهد. حس تنہایی و غریبانگی، انسان را بہ داشته ہای ارزشمند گذشتہ اش سوق می دہد؛ چنین احساسی، ابعاد و اشکال گوناگونی بہ خود پذیرفتہ و در حوزہ ہای مختلفی قابل بررسی است. آثار نوستالژیک در حقیقت، نمودی از حسرت و رنج و اضطراب بابت از دست رفتہ ہا و گمشدہ ہایی است کہ دستیابی بدان ہا آسان نبودہ و جز در حیطہ آرزو و حسرت مندی، نمی توان تصویر و تجسمی از آن ہا را بہ دست آورد. چنین احساسی بہ گونه ہای مختلف بروز و ظہور می یابد. گمشدہ ہایی چون روزگار خوش گذشتہ، کودکی، جوانی، معشوق، بنیان ہایی ہستند کہ محتوای نوستالژیک را در آثار ادبی موجودیت می بخشند و زمینہ ظہور حال و ہیجان ہای حسرت مندانہ را فراہم می آورند. دوری از وطن نیز می تواند شکلی دیگر از نوستالژی باشد کہ در آثار هنرمندانی کہ بہ ہر دلیل از موطن خود دور مانده اند، بروز می دہد.

## ۲-۱. نوستالژی و شعر معاصر

«در ادبیات معاصر ہم بہ سبب پیشرفت ہای سریع و حیرت آفرین تمدن و صنعت و دور افتادن از اصل و اساس آدمی، نوستالژی و غم غربت بہ وفور بہ چشم می خورد» (شمیسا، ۱۳۷۷:۱۲۷). شاعران امروز بہ واسطہ ناہمانگی و ناسازگاری کہ با دنیای مدرن و برآیندہای اجتماعی و فکری و عاطفی آن داشته اند، کمتر توانستہ اند خود را با شرایط جدید وفق دہند. از این رو، ہموارہ ذہن آن ہا بہ سمت دنیایی

حرکت کرده که موجودیت عینی و واقعی ندارد و بیش از واقعیت، محصول تخیل آنان بوده است. بدین واسطه نوستالژی را در گونه‌های مختلف شعر امروز می‌توان دید و شاعران معاصر، هر یک به فراخور حال و روح و تمایلات خود، گونه‌ای از آن را نشان داده‌اند و به نوبه خود در ترسیم جلوه‌هایی از نگرش نوستالژیک کوشیده‌اند.

### ۳-۱. مؤلفه‌های نوستالژی

نوستالژی را واجد جنبه‌ها و دارای مؤلفه‌هایی ذکر کرده‌اند که هر یک از آن‌ها می‌تواند در ترسیم بُعدی از کلیت آن نقش داشته و جنبه‌ها و جلوه‌هایی از آن را بنمایاند. اصلی‌ترین این مؤلفه‌ها که مورد اجماع صاحب‌نظران و منتقدان است عبارتند از: «۱- دل‌تنگی برای گذشته ۲- گرایش مفرط به بازگشتن به وطن و زادگاه ۳- بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴- پناه بردن به دوران کودکی و یادکردن حسرت‌آمیز ۵- اسطوره‌پردازی ۶- آرکائیسیم (باستان‌گرایی) ۷- پناه‌بردن به آرمان‌شهر» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

### ۲. بحث و بررسی

اگر شعر را ترجمان عواطف و زبان احساسات بشری تلقی کنیم، در این صورت می‌توان ادعا نمود که اشعار شهریار مصداقی بر این سخن تواند بود. زیرا این شاعر، تا جای ممکن، شعر خویش را به خدمت عواطفی درآورده که می‌توان آن را ترجمان روح و احساسات وی قلمداد کرد.

شهریار، شاعری است که از ابتدای جوانی ناگزیر شد در مسیر ناهموار و پر از رنج، حیات خویش را پی بگیرد. او از همان ابتدای زندگانی، ناکامی‌ها و تلخی‌ها را تجربه کرد و از چند و چون حسرت و دل‌تنگی خبر یافت. به قولی «غم غربت و بیگانگی را چشید» (علیزاده، ۱۳۷۴: ۳۱۲)، از این روی، شعر شهریار جلوه ظهور ناکامی، احساس غربت و رنج و تحسّر عمیق و فراگیری است که ابعاد مختلف کلام او را در برگرفته و او را به عنوان شاعری دردمند و دلخسته و رنجور معرفی کرده است. خاطرات تلخ شهریار از دوره‌های مختلف زندگانی‌اش، توشه‌ای پربرای وی فراهم آورده و او با استفاده از آن‌ها توانسته شعری دردمندانه و تاثیرگذار خلق کند. او انسانی حساس و واجد حساسیت‌هایی شاعرانه بود که در برابر مسائل مختلف حتی کوچک‌ترین آن‌ها، واکنش عاطفی نشان داده و به شدت تحت تأثیر قرار می‌گرفت. یکی از دوستان و نزدیکانش در این باره گفته است: شهریار در برابر «یک محبت کوچک یا جزئی خوبی و زیبایی چنان فریفته می‌شود و حق شناسی می‌کند که حد و اندازه ندارد و به همان نسبت هم از کوچک‌ترین بی‌مهری و ناشایستگی دل‌تنگ می‌شود» (زاهدی، ۱۳۸۸: ۱۲). این سخن که یکی از یاران نزدیک شهریار گفته است، بیانگر ظرافت روح و حساسیت بسیار شهریار از نظر عاطفی است؛ بنابراین چنین حساسیت‌هایی می‌توانسته، واقعیات تلخ را در نظر او بیش از آنچه هست، بزرگ-

تر از واقعیت خود بنمایاند. چنان که همین احوال و تجربه‌ها و خاطرات که شهریار را آزرده، به شعر او راه یافته و زمینه خلق مفاهیم، مضامین، معانی و تصاویری دردمندانه و تأثیرگذار را فراهم آورده است. «حیدربابا» وطن شاعر و کوهی در جوار خشکتاب از قریه‌های قراچمن، سرود درد، حدیث عشق و قصه غصه‌ای است که مادری سرفراز در آن، با فرزند خود، شهریار ملک سخن، سخن می‌راند. «حیدربابا سرگذشت انسان‌های آزاده و دربند است که به گناهی ناکرده، از بهشت آرزو و آزادی رانده شده‌اند و هوای عشق وطن و محبت و آزادی در سر دارند» (غفوری، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

«حیدربابا، فریاد در گلو شکسته انسان‌های رنج‌دیده و بلاکشیده‌ای است که از دل تاریخ برخاسته است. حیدربابا، راز دل خونین ستم‌دیدگان است که از جان جهان سربرکشیده است! و از این روست که مانند سرود آسمانی در دلها می‌نشیند و در خاطرها و خاطرها جای می‌گیرد» (احمدی‌گیوی، ۱۳۷۰: ۱۴). حیدربابا یک اثر نوستالژیک است و در آن، هر چه به گذشته تعلق دارد، زیبا و سرشار از صمیمیت و صفا، سبکبالی و آرامش است.

شهریار را باید شاعر «حیدربابا» نامید. خواننده، هر بار که حیدربابا را می‌خواند، لذت تازه‌ای می‌برد و دیده و دلش روشن‌تر شده، پا به پای قهرمانان آن حرکت می‌کند. با چشمانشان اشک می‌ریزد، با لب‌هایشان می‌خندد و با دل‌هایشان شاد و غمگین می‌شود؛ در همه جا با قهرمانان، همدل و همداستان می‌شود، زیرا بسیاری از رازها و دردهای نهفته و نگفته خود را که از دیرباز قادر به دید و درک و تشخیص و بیان آن‌ها نبوده، در این گنجینه به زبانی که مادرش برایش لالایی گفته بود، به روشنی می‌خواند و به راحتی می‌فهمد. شهریار، دورافتادگی از یار و دیار خود و غم غربتش را با زبان شکوه از دست زمانه، که طعم تلخ غربت را به کامش چشانند، در این منظومه بیان می‌کند.

حیدربابا، حکایت اندوه تلخ انسان است؛ انسانی که به جاودانگی می‌اندیشد. شهریار در حیدربابا، اندوه تلخ برخاسته از گذر شتابناک عمر را با حلاوت خاطرات کودکی چنان هنرمندانه در می‌آمیزد که در عمیق‌ترین لایه‌های احساس آدمی تأثیر سحرآمیزی می‌گذارد. او با بهره‌گیری مقتدرانه از عناصر طبیعت و ارائه تصاویر زیبا از آداب و رسوم روستا و نقل خاطرات کودکی، خواننده را به گذشته‌های دور زندگی بر می‌گرداند. آنگاه با استفاده از ظریف‌ترین تعابیر و اصطلاحات زبان آذربایجانی، گذر عمر را چنان به تصویر می‌کشد که هر انسانی را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در سرتاسر حیدربابا، غم و شادی، گریه و خنده با هم است. وی در حالی که اندوه را با امید می‌آمیزد و میان گریه می‌خندد، با نوایی جانسوز از بی‌اعتباری حیات بشر می‌نالند و به خواننده و شنونده متذکر می‌شود که جهان افسانه‌ای بیش نیست:

نخستین قطعه حیدربابا، سلام و پیامی از دور و خاطراتی آمیخته با حکایت شب هجران است؛ ولی قطعه دوم گلایه و درد دل و گفتگو و پرس و جویی است که در میان حیدربابا و فرزند شاعرش صورت می‌گیرد.

حیدربابا، غننامه دورماندگی، غننامه از دست‌رفتگی‌ها و از دست‌رفته‌ها، غننامه دل‌بستگی‌ها و دل شکستگی‌هاست.

روح لطیف و احساس ظریف او در تصویر زیبایی‌هایی که در وجود این کوه پرخیز و برکت‌متجلی است، از مجموعه «حیدربابایه سلام» شاهکاری جاویدان ساخته است. شاعر در پایان نخستین قطعه حیدربابا، ره‌اشدن از غم و پیوسته شاد بودن را برای حیدربابا آرزو می‌کند.

### ۱-۲. دل‌تنگی برای گذشته

نوستالژی احساسی طبیعی و عمومی، حتی می‌تواند احساسی غریزی در میان نژادها و به طور کلی تمامی انسان‌ها باشد. شاملو نوستالژی را رؤیایی تلقی می‌کند که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست (نک: شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱۱). نمود این نظر را در شعر شهریار نیز می‌توان دید. او از برخی وقایع و اشخاص چنان سخن می‌گوید که گویی رؤیایی را به خاطر می‌آورد؛ رؤیایی که هرگز قابل تکرار نیست. حیدربابا، فوت ایام از دست رفته و آرزوهای فروخورده‌ای است که بر پرده سینمای ذهنش تداعی می‌شود و قرار از کف او می‌رباید اما جز اندوه و آه تلخ، چیزی نصیبش نمی‌شود. با وجود این که شهریار خطابش به کوهی به نام «حیدر بابا» است، ولی درود و سلامش متوجه انسان و انسانیت است که در دامن خاطرات ترک خورده‌اش مدفون شده است.

### ۱-۲-۱. یادکرد افراد و شخصیت‌های گذشته

شهریار از حضور در کنار دوستان خویش و کسانی که به نحوی با آن‌ها مراد شده یا خویشاوندی داشته است، گاهی با بیانی حسرت‌بار سخن گفته است. این افراد به هر دلیلی شهریار را ترک گفته‌اند و دیدار دوباره با آن‌ها میسر نیست. می‌توان این گونه رویکرد شهریار به اشخاص را، نوعی نوستالژی نسبت به آن‌ها یا «نوستالژی اشخاص» تعبیر نمود؛ چراکه آن‌ها در گذشته شهریار، جایی از خاطرات و احوال خوش او را پر کرده و به گونه‌ای در تحقق آرزوهای وی، نقش ایفا نموده‌اند و فقدان‌شان توانسته روح شاعر را با حسرت و دردمندی قرین سازد و او را آرزومند آنان گرداند. مضمون اغلب بندهای شعر وی یادآور شخصیت‌هایی است که سمبول انسانیت و انسان‌بودن هستند. شهریار برای گریز از رنگ و ریاهایی که او را دل‌آزرده کرده‌اند، با آن‌ها هم‌کلام می‌شود. صلابت طنین اذان «میر اژدر» و صدای ساز «عاشیق رستم» هر دو به یک نوا، دل‌غم‌دیده شهریار را بر اوج خاطراتش به پرواز در می‌آورد و می‌گوید:

حیدر بابا، وقتی میر اژدر آواز سر می‌داد و صدای آواز او روستا را فرا می‌گرفت و عاشیق رستم، ساز خود را به صدا در می‌آورد، به یاد داری که چه شتابان می‌دویدیم و مثل پرندگان بر می‌کشیدیم؟

حیدر بابا؛ ترجمان غربیانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۹۳

« حیدر بابا، میر اژدر سسلننده کند ایچینه سسدن- کویدن دوشنده  
عاشیق رستم، سازین دیللندیرنده یادونددی نه هولسک قاچاردم؟  
قوشلار تکین قاناد چالیب اوچاردم؟ »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

heidar bâbâ, mir ajdar saslananda kand içina sasdan- köidan düşanda  
âşiq rustam sâzin dillandıranda yâdundâdi na holasak qâicârdim?  
quşlâr takin qânâd çâlib uçârdim?

مسیر زندگی شهریار، در پیچ و خم زندگی غبارآلودش گم شده است؛ به دنبال مسیر گمشده اش می‌گردد که تقدیر، مسیر حیدر بابا را به او نشان می‌دهد اما با این وصف که دیگر خبری از آن یاران دیرین نیست:

« هجی خالا چایدا پالتاریوواردی، ممد صادق داملارینی سوواردی،  
هچ بیلمزدیگ داغدی، داشدی، دوواردی، هریان گلدی شیللاغ آتوپ آشاردیق  
آلاه نه خوش، غمسیز- غمسیز یاشاردیق! »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

haji xälâ çäydä pältâr yüvârdi mamad sädeq dâmlâri ni süvârdi  
heç bilmazdik dâydi dâşdi dövârdi haryân galdi şillây âtup âşârdiq  
âllâh na xoş çamsiz - çamsiz yâşârdiq

در ابیات بالا، «هجی» مخفف «هاجر» است (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴)، و شهریار در این ابیات می‌گوید:  
خاله‌هاجر لباس‌هایش را در جوی می‌شست، ممد صادق خانه‌اش را کاهگل می‌کرد، آن زمان (زمان کودکی) به هر جا که می‌رسیدیم، بی‌آنکه توجه کنیم که کوه است، سنگ است یا دیوار است، جست و خیز می‌کردیم. خدایا چه خوب و زیبا، بی‌غم زندگی می‌کردیم.

« شیخ‌الاسلام، مناجاتی دیه‌ردی مشد رحیم لباده‌نی گییه‌ردی،  
مشد آجلی بوز باشلاری بیه‌ردی، بیز خوشودوق، خیرات اولسون، توی اولسون  
فرق ایله‌مز، هر نولاجاق، قوی اولسون »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

şexisolisâm münâjâti diyardi maşd Rahim labbâdani giyardi  
maşd âjali boz başlâri yiyardi biz xoşuduq , xeirât olsun , toy olsun  
Farq eilamaz har na olâjâq , qoy olsun

«شیخ‌الاسلام واعظ روحانی روشنفکر و آبرومند محل بود که در جوانی صدای خوبی داشت و مناجات ایشان در مواقع لزوم در حکم اعلام خبر بود» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳). گویا «مرحوم مشهدی رحیم و مشهدی حاج علی، از ریش‌سفیدان باشخصیت ده بودند. لباده پوشیدن مشهدی رحیم خود دلیل بود که خبری هست. مشهدی حاج‌علی هم مرد قوی و بخوری بود ولی به درد مردم هم می‌خورد» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴). شهریار با یادکرد این شخصیت‌ها می‌گوید:

شیخ‌الاسلام مناجات می‌گفت، مشهدی رحیم بالاپوش خود را می‌پوشید و مشهدی حاج‌علی آبگوشت بُزباش (آبگوشت با گوشت بز و سبزی و حبوبات و ...) را می‌خورد، ما خوش و خرم بودیم، از این جهت فرقی نمی‌کند؛ هر اتفاقی بیفتد، مهم نیست. شهریار از همه رفتگان یاد می‌کند و می‌گوید:

جای همه رفتگان این جا سبز است و علی‌الخصوص مادر بزرگم با کفنی که به دورش پیچیده، انگار دائماً همه جا به دنبال است و می‌گوید: پسر آمدی؟ چرا دیر آمدی؟ صبر و تحملم با تو کشتی گرفت و در این جدال، تو صبر و تحملم را به زمین زدی و من صبر و تحملم را از دست دادم.

« گندلرون ییری بورد ا گورونور خانم ننه م آغ کفنن بورونور،  
دالیمجادور، هارا گندم سورونور، بالا گلدون، نیه بیله گثر گلدون  
صبریم سنن گولشدی، سن گوژ گلدون »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۰)

gedanlarun yeri bürdâ gurünür xânim nana ây kafanın bürünür  
dâlimjâdur, hârâ gedam sürünür bâlâ galdün , niya beila geç galdün  
sabrım sannan gülaşdı, san geç galdün

دید رمانتیکی وی در توصیف شخصیت‌ها نیز قابل توجه است. شخصیت‌هایی که در ضمیر وی نقش بسته، اشخاص اشرافی نیستند بلکه، اشخاص معمولی هستند که در زندگی روستایی و در اطراف او زندگی می‌کردند.

وی حتی از همبازی‌های دوران کودکی‌اش (ننه‌قیز و رخشنده) نیز یاد می‌کند و قیافه‌ها و شیرین‌زبانی‌های آن‌ها را به یاد دارد و می‌گوید:

حیدربابا، هنوز چشمان ننه‌قیز و حرف‌های شیرین رخشنده را به یاد دارم. ترکی گفتم تا خودشان بخوانند و بدانند که انسان، فانی است و فقط اسمی از او به جا می‌ماند. همان‌طور که از خوب و بد، فقط مزه‌ای به جا می‌ماند.

« حیدربابا، ننه‌قیزین گوزلری، رخشنده‌نین شیرین شیرین سوزلری،  
ترکی دئدیم، اوخوسونلار ئوزلری، بیلسینلر که، آدام گندر آد قالار

یاخشی - پیسدن، آغیزدا بیر داد قالار »



(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۹)

heydar bâbâ nana gizin gözlari raxşandanin şirin şirin sözlari  
turki dedim , oxusunlâr uzlari bilsinlar ki , âdâm gedar âd gâlâr  
yâxşi – pisdan , âyizdâ bir dâd gâlâr

## ۲-۱-۲. بیان خاطرات گذشته

خاطرات دوران گذشته و افرادی که برای وی خاطره‌ساز شدند، شهریار را هم سرمست می‌کند و هم می‌آزارد. خودش در مورد این خاطرات می‌گوید:

اینجا خاطرات شیرینی خوابیده‌اند و با سنگ‌ها همسر شده‌اند و آشنایی را فراموش کرده‌اند تا جایی که هر وقت من نگاهشان می‌کنم، بلند می‌شوند و نگاهم می‌کنند و دوباره می‌خوابند و مرا به شدت می‌آزارند.

« بوردا شیرین خاطر لریاتوبلار ، داشلاریلان باشی - باشا چاتوبلار  
آشنالیغین داشین بیردن آتوبلار ، من باخاند ، قاوزانیلار باخیللار  
بیرده یاتوب ، یاندریللار ، یاخیللار »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۰)

heydar bâbâ nana gizin gözlari dâşlârinân bâşi - bâşâ çâtblâr  
âşnâliyin dâşin birdan âtblâr man bâxândâ , qâzânillâr bâxillâr

birda yâtüb , yândirillâr , yâxillâr

در قدیم در خانه‌های روستایی روزنه‌ای کار می‌گذاشتند که آن روزن جهت تهویه و شال‌اندازی در چهارشنبه‌سوری، کارایی داشت (نک: شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۵). شب چهارشنبه‌سوری افراد به طور ناشناس به پشت‌بام خانه‌ها رفته و شال‌های رنگین خود را آویزان می‌کردند و عیدی می‌خواستند. «صاحب‌خانه باید نسبت به فراست حال خود، حدس بزند که این ناشناس کیست و چیزی به فراخور حال خود و متناسب با او به رسم عیدی به نوک شال او ببندد. عیدی‌های آن وقت بیشتر جوراب‌های پشمی گلدار، دستمال‌های ابریشم، ساز دهنی بچه‌ها، جوجه‌مرغ‌های زیبا، تخم‌مرغ‌های رنگی، آجیل و شیرینی و ... بود. این موضوع بیشتر برای تشویق بچه‌ها مخصوصاً دل‌نوازی کودکان فقیر و در عین حال یکی از مراسم مفرح ایام عید بود» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۵). شهریار شب چهارشنبه‌سوری را چنین به تصویر می‌کشد:

عید بود و مرغ شب آواز می‌خواند. دختر نامزد، جوراب دامادش را می‌بافت، هر کسی شالش را از سوراخی رد می‌کرد. شال‌اندازی و بستن عیدی به نوک شال داماد، عجب رسم قشنگی است.

« بایرامیدی، گنجه قوشی اوخوردی،  
 آداخلی قیز بیک جورابین توخوردی،  
 هر کس شالین بیر باجادان سوخوردی،  
 آی نه گوزل قایدادی شال سالاماق!  
 بیک شالینا بایراملغین باغلاماق!»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

bâyramidi geja qūši oxurdi âdâxli qiz baik jorâbin toxurdi  
 bar kas şâlin bir bâjâdân soxurdi ây na güzâl qâydâdi şâl sâllâmâq  
 baik şâlinâ bâyramliqin bâyâmâq

شهریار از آن سالی یاد می‌کند که مادر بزرگش فوت شده بود و خانواده‌اشان به خاطر عزادار بودن، در برگزاری مراسم عید شرکت نکردند ولی وی به خاطر بیچگی، برای شال اندازی سماجت نشان داده بود. وی این خاطره را چنین بازگو می‌کند:

شال می‌خواستم و برای گرفتنش گریه می‌کردم. تا این که شالی گرفتم و زود به کمرم بستم. به طرف خانه پسرخاله غلام دویدم و شالم را انداختم. خاله فاطمه حدس زده بود که من باشم، لذا جورابی به پر شالم بست و خانم ننه‌ام (مادر بزرگم) را به یاد آورد و به خاطرش گریه کرد.

« شال ایسته‌دیم، من‌ده ائوده آغلادیم،  
 بیر شال آلیب، تکز بئلیمه باغلادیم،  
 غلام گیلکه قاشدیم، شالی ساللادیم،  
 فاطمه خالا منه جوراب باغلادی،  
 خان ننه‌می یادا سالیب آغلادی»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

şâl istadim manda evda âylâdim bir şâl âlib tez belima bâyâldim  
 yûlâm gila qâşdim şâli sâllâdim fâtmâ xâlâ Mana jorâb bâyâldi  
 xân nanami yâdâ sâlib âylâdi

شهریار هنگامی که بر بال خیال، به کودکی خویش، سفر می‌کند، آیین‌های اجتماعی نظیر «سیب انداختن زیر پای عروس»، «مراسم شال انداختن»، «وسمه گذاشتن»، «مراسم چهارشنبه سوری»، «مراسم نوروز»، «ترانه‌های عاشیق‌ها» را به یاد می‌آورد و با صفا و صداقت مردمانش، روح دردمندش را آرام می‌کند.

از آداب و رسوم مراسم عروسی این بود که «یک دسته فتیله و یک کاسه حنا که علامت روشنی و سرور بودند، در یک سینی گذاشته و با دست دخترها دوره می‌گردانند. هر یک از مدعوین یک رشته فتیله و مقداری از حنا برداشته و به جای آن‌ها پولی به فراخور حال خود می‌گذاشتند و آن پول‌ها به عنوان مزد بزرگ عروس به مشاطه تقدیم می‌شد.

یکی دیگر از آداب و رسوم مراسم عروسی این بود که موقعی که عروس را سواره می‌آوردند، داماد از پشت بام، سیبی را که قبلاً هم از چند جا تیغش زده‌اند، با تمام توان، به زیر پای عروس پرتاب می‌کرد به طوری که زمین خورده و پخش شود. چون سیب علامت سبیری بود، مفهوم این عمل این بود که سبیری را از میان برداشتیم و هرگز از یکدیگر سیر نخواهیم شد (نک: شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴). شهریار می‌گوید: زمان عروسی در روستا که نوعروسان، حنا و فتیله می‌فروشدند و داماد، از پشت بام سیب را زیر پای عروس پرتاب می‌کند، من هم در آن دخترانت چشم داشته و در لابه‌لای سازهای نوازندگان و خوانندگان، حرف‌هایی برای گفتن دارم.

«حیدر آبا، کن‌دین تویون توتاندا قیز - گلینلر حنا، پیلته ساتاندا  
بی، گلینه دامنان، آلما اتاندا منیم ده او قیز لاروندا گوزوم وار  
عاشیق‌لارین سازلاریندا سوزوم وار»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

heidar bâbâ kandin toyun tütândâ qiz galinlar hanâ pilta sâtândâ  
baik galina dâmnân âlmâ âtândâ manimda o qizlârundâ güzum vâ  
âşiqlârin sâzlarindâ sözum vâr

همه این مباحث چیزی نیست جز برجسته بودن احساس و گرایش به سوی خیال و رؤیا و سیر به گذشته تاریخی که از اندیشه نوستالژیک و تفکر رمانیستی سرچشمه می‌گیرد.

## ۲-۲. روستاستایی و تمدن‌گریزی

زندگی در حصار شهر برای شهریار که دوران کودکی‌اش را در محیط باصفای روستا، در آغوش طبیعت گذرانده بود، رنجی دل‌گزا به شمار می‌آمد. در این میان، آنچه زندگی در زیر آوار غم غربت را تا حدودی برای او قابل تحمل می‌ساخته، یادکرد وی از خاطرات خوش زندگی در میان مردمان با صفای روستاست که همواره در مواجهه با ناملایمات روزگار، برایش مأمنی محسوب می‌شد. مظاهر طبیعت بکر روستایی، چون چشمه‌های زلال و باغ و بوستان دل‌انگیز و صداقت و صمیمیت مردمان آن، چنان در ژرفای دلش رسوخ کرده بود که حتی پس از گذشت روزگاران متمدای، می‌توانست طعم خوش آن خاطرات را در پس حسرت‌های فروخورده و گمشده باز یابد. لذا از آن طبیعت بکر یاد کرده و می‌گوید: هنوز هم طعم پونه‌های روییده در کنار چشمه‌ها و خیار و هندوانهٔ بوستان‌ها و نبات سفید و آدامس دوره‌گردها را حس می‌کنم و طعم آن‌ها کامم را شیرین و روزهای گذشته را برایم تداعی می‌کند.

«حیدر آبا، بولاخ‌لارین یاریزی بوس‌تانلارین گلبسری، قاریزی  
چرچیل‌رین آغ‌نباتی، ساققیزی ایندی ده وار، داماغیمدا، دادوره ر

ایتگین گندن گونلریمدن یادوره ر»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

heidar bâbâ bülâxlârin yârpizi bostânlârin gülbasari qârpizi  
 çarçilarin âg nâbâti sâqqizi indida vâr dâmâyimdâ dâd verar  
 itgin gedan günlarimdan yâd verar

شهریار، نخستین سال‌های عمرش را در دامن کوه حیدربابا گذرانده است. اکنون برف پیری بر سرش باریده و او با حسرت و از پشت عینک کودکی، به سال‌های طی شده می‌نگرد و سوار بر اسب چوبی‌اش به سوی خاطرات دوران کودکی، می‌تازد و به تماشای بدیع‌ترین لحظه‌ها و مناظر می‌نشیند. غازها را در برکه « قوری گول» و کولاک تند گردنه و سوزش سرما را طوری مجسم می‌کند که مانند پرده سینما در جلوی چشمانش به نمایش درمی‌آیند (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳). شهریار برای تجسم منظره زیبای آن می‌گوید:

قازهای قوری گول و سرمای سوزناک گردنه‌ها و پاییز و بهار روستا مثل پرده سینما در مقابل چشمانم متجلی است و به یاد آن خاطرات و تماشای آن زیبایی‌ها تنها نشسته و در خویشتن خود به تنهایی سیر می‌کنم.

« حیدربابا، قوری گولون قازلاری،  
 گدیکلون سازاخ چالان سازلاری،  
 کت- کوشین پاییزلاری، یازلاری،  
 بیر سینما پرده سی در گوزومده،  
 تک اوتوروب، سیر اندیرم اوزومده»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

heidar bâbâ quri gölun qâzlâri gadiklarun sâzâx çâlân sâzlâri  
 kat-küşin pâyizlâri yâzlâri bir sinemâ pardasidir gözümde  
 tak oturub seir ediram özümde r

لحظه‌های زندگی روستایی در ذهن شهریار، خاطرات دوری هستند که با گذشت سال‌ها، هنوز شادابی و طراوت آن در سن پیری نیز قابل تجسم است، چنان آن لحظه‌های خوش را به تصویر می‌کشد که گویی خواننده، خود در روستای «شنگل آوا» قدم می‌زند. شهریار عمری به دور از موطن خویش، در غربت و زیر سایه‌های خاطرات خوش کودکی زندگی را با حسرت سپری می‌کند و دورنمایی از وطن خویش را در ذهن تداعی می‌کند که مانند خواب شیرینی در ذهن و روح خسته‌اش نقش می‌بندد:

شنگیل آوا یوردی عاشیق آلماسی  
 گاه دا گندوب اوردا قوناق قالماسی  
 داش آتماسی، آلما، هیوا سالماسی  
 قالیب شیرین یوخی کیمی یادیمدا  
 اثر قویوب روحومدا، هر زادیمدا «

(شہریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

šangil ävâ yürdi ašiq älmäsi gäh dä gedub ördä qönäq qälmäsi  
däš ätmäsi älmä heivä sälmäsi qälib širin yöxi kimi yädimdä  
asar qoyüb rohomdä har zädimdä

در ایات بالا، شہریار از روستای شنگیل آوا (شنگل آباد) و سیب عاشق (سیب آبداری است کہ نیمی سرخ و نیمی زرد است) (شہریار، ۱۳۸۲: ۲۶۲) و مہمان شدن در آن جا یاد می کند و این کہ چگونہ بہ درختان سنگ می انداخت و سیب و بہ از آن ہا بہ زمین می افتاد. وی در ادامہ می گوید: خاطرات آن روزہا مثل خوابی شیرین در ذہنم نقش بستہ و در روح و تمام وجودم تأثیر گذاشتہ است.

روستا در نظر رماتیک ہا یک نوع ارتجاع و «عودت بشر بہ اصل و طبیعت واقعی» (ثروت، ۱۳۹۰: ۸۰) اوست، بدون تکلف و زرق و برقی کہ سراسر زندگی شہری را در خود فرو بردہ است. چون «جوہر انقلاب رماتیک، تأکید بر پیوندہای ملموس و عینی بین انسان و جہان طبیعت بود» (ہاوکس، ۱۳۸۰: ۸۶). شہریار علاوہ بر این کہ در جای جای آثار خویش از چنین منظری بہ توصیف و ستایش روستا پرداختہ، پرآوازہ ترین اثر خویش - منظومۂ حیدرآبا - را یکسرہ بہ توصیف و تصویر روستا و زندگی روستایی اختصاص دادہ است و در خلال آن، تصاویر بدیعی از طبیعت و زندگی سرشار از صفا و صمیمیت روستایی عرضہ داشتہ است.

برای شہریار ہمہ چیز روستا زیبا و دلکش است و او را بہ یاد خاطرات خوش کودکی و عوالم پاک و صمیمی روستا می برد. نہ فقط آداب و رسوم صمیمی آن دلرباست، بلکہ طبیعت و کوہ و دشت و سیل و باران آن ہم جذاب است. آسمان روستا ہم بہ اندازۂ زمین آن زیباست و شب ہایش چہ بسا بیش از روزہایش جلوہ گری می کند. وقتی شہریار از ورای سال ہا زندگی شہری دلزدہ می شود، بہ یاد آن روزگاران خوش کودکی می افتد و با حسرت می گوید: «شہریار تا دہ سالگی در دہ خشکناپ ماندہ و در گردش ہای کودکانہ در عالم خواب و بیداری ہمراہ ایل، کوہستان ہا را زیر پا می گذاشت» (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۴). بہ یاد لحظات خوشی کہ در آن گردش ہای کودکانہ فارغ از ہر قید و بندی، بدون هیچ غم و غصہ ای، کوہ ہای بلند روستا را زیر پایش تسخیر می کرد. شاعر بہ یاد روزگاران خوش کودکی می افتد، این کہ در آن وقت هیچ غم و غصہ ای نداشتہ و با کودکان دیگر شاد و خوشحال، «روزہا بہ سرسرہ بازی روی برف می پرداخت بہ طرزی کہ خود آن را «اسکی روستایی» می نامید» (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۵). اکنون آن ایام سپری شدہ و حسرت آن روزگاران در ذہن او باقی ماندہ است.

« یاز قاباغی گون گوئی دویندہ، کند اوشاکی قار گولہ سین سئوندہ،  
کورگچیلر داغدا کورک زویندہ، منیم روحوم ایلہ بیلون اوردادور،

کهلیک کیمین باتیب، قالب قاردادور

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۹)

yāz qābāyi gūn güneyi döyanda      kand uşāqi qār güllasin soyanda  
kurākçilar dāydā kürak zuyanda      manim ruhum eyla bilin ordādur

kahlik kimi bātib qālib qārdādur

خود شهریار در توضیح این بند می‌نویسد: «در ایام عید که صولت سرما شکسته و بچه‌ها گلوله برفی را دوست می‌دارند، جوان‌ها هم در سینه آفتابگیر کوه (سر خوردن با پارو) را شروع می‌کنند که اسکی‌بازی روستایی است. مثل پرواز، فوت و فن مخصوصی هم دارد. چون نشسته انجام می‌گیرد، از اسکی‌بازی فرنگی راحت‌تر و شیرین‌تر است» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۷).

شهریار در اشعار خود چنان تصویر دلنوازی از این گذشته‌های متروک ترسیم می‌کند که گویی همه چیز در آن زیبا و سرشار از صفا و صمیمیت بوده است. او در حیدربابا و بسیاری دیگر از سروده‌های خود، مرثیه‌خوان فضیلت‌های فراموش شده است؛ فضیلت‌هایی که به گمان او با هجوم مظاهر تمدن جدید از شهرها رخت بر بسته و تنها در روستاها نشان آن را می‌توان جست. تصاویر زندگی روستایی در ذهن شهریار اثر عمیقی به جا گذاشت. او گردش‌های کودکانه خود را به همراه کوچ ایل، به یاد می‌آورد و به یاد روزهای اولیه زندگی خود که در دامن طبیعت روستا بزرگ شده، می‌افتد.

« حیدربابا، قره چمن جاداسی،      چووشلارین گه رسی - صداسی »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

heidar bābā qara çaman jâddâsi      Çovuşlârin galar sasi sadâsi

در حیدربابا، «تمدن و شهرنشینی، چهره زندگی را آلوده ساخته است. صفا و صمیمیت را از دل‌ها زدوده است، تمدن به فاصله‌ها وسعت داده است و فاصله‌ها، دل‌ها را از هم بیگانه کرده است. افق‌های آینده نیز مه‌آلود و مبهم است و شاعر آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست دوباره به دوران کودکی باز گردد و همه چیز را در آن همانند گذشته ببیند» (صدری‌نیا، ۱۴: ۱۳۷۱).

شهریار برای ابراز تنفر از تمدن می‌گوید: درد و بلای زوّار کربلا، به چشم این گمراهان باد. وای بر ما که فریب حرف‌های دروغین تمدن را خوردیم.

کربلیا گئدنلریین قاداسی،      دوشسون بو آج یولسوزلارین گوزونه،

تمدنون اویدوخ یالان سوزونه! »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۲)

karbaliâ      gedanlarin      qâdâsi      düşsun bu âj yolsuzlârin gözünü

tamaddünün üydux yâlan sozûna

۲-۳. پناہ بردن به دوران کودکی

به قول شہریار «شعرايي که در کودکی با کوه و جنگل و دریا سر و کار داشته‌اند و در آغوش طبیعت ناب پرورش یافته‌اند، می‌دانند که رؤیاهای شیرین آن ایام، بعدها گنجی را تشکیل می‌دهند که در دوران نویسندگی، همیشه در آستین و در دسترس استفاده است» (شہریار، ۱۳۷۵: ۶۴). از همین روست که شاہکار شہریار؛ یعنی «حیدرآبايه سلام» از این دست اشعار به حساب می‌آید. خاطرات کودکی هر چند کوتاه مدت بود ولی شاعر دل‌آزده با تمام حسرت، شب‌های تاریک خشکتاب، شب‌گردی‌های کودکانه، رود و انعکاس مهتاب در امواج نقره‌گون آن و نیز درخشش چشمان گرگی گرسنه را آرزو می‌کند.

شہریار در بازدید از زادگاه و محل زندگی دوران کودکی‌اش، به هر کجا که گام می‌نهد، خاطرات ویژه آن مکان را به یاد می‌آورد و توصیف می‌کند. تمام روستا برای او به مثابه خانه پدری است و عموم ساکنان آن مانند اعضای خانواده او هستند.

گویی آن زمان میوه‌های ورزغان به دلیل فراوانی «به دهات دیگر برای فروش حمل می‌شد. صدای گلابی‌فروش که از ورزغان می‌آمد، از نواهای شادی‌بخش بچه‌ها بود. خاصه که معاملات هم موضوع مبادله بود و پول نقد لازم نداشت و هرکس می‌توانست با دادن یک مشت گندم یا جو، مقداری گلابی بخرد» (شہریار، ۱۳۸۲: ۲۶۸). شہریار از این اوضاع چنین یاد می‌کند:

یادش به خیر آن زمان که گلابی‌فروش ورزغانی می‌آمد و صدای غلغلہ بچه‌ها در روستا می‌پیچید، ما هم از این سو خبردار می‌شدیم، شادی می‌کردیم و سر و صدا راه می‌انداختیم و در نهایت در قبال دادن گندم، گلابی می‌خریدیم.

«ورزغان‌تان آرموت ساتان گلنده، اوشاقلارین سسی دوشردی کنده،  
بیزده بویانتان اشیدیب بیلنده، شیلاق آتیب، بیر قیشقریق سالاردیق  
بوغدا وئریب، آرموتلاردان آلاردیق.»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۰)

varzagânân ârmüt sâtân galanda uşâqlârin sasi duşardi kanda  
bizda buyânân eşidib bilanda şillâq âtib bir qişqiriq sâlârdiq  
buydâ verib ârmutlârdân âlârdiq

در ادبیات رماتنیسم، از یک سو کودک و پاکی‌های او قابل ارزش است و از سوی دیگر خاطرات و یاد‌های دوران کودکی دائماً برای شاعر و نویسندگان تداعی می‌شود. این یادمان‌های کودکی از یک سو یادآور پاکی و صفا و صمیمیت است و از سوی دیگر، چون بیانگر معصومیتی زوال یافته و بهشتی گمشده است، موجب اندوه می‌شود. از همین روست که ژان پل می‌گوید: «رؤیایها ما را به دوره کودکی مان می‌برد» (جعفری، ۱۳۷۵: ۹۱). «شهریار به زمانی باز می‌گردد که امور دنیوی هنوز لطافت بهشتی جان را در سایه نپوشانده. توجه به خاطرات دور دوران کودکی، میل بازگشت به حالت طبیعی روح را نشان می‌دهد» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹۸).

او در این منظومه بی‌همتا، در خصوص دوران شیرین کودکی و بازیگوشی خود در روستای خشک‌گناب سروده است:

«قاری ننه گنجه ناغیل دییه نده کولک قالخیب قاپ باجانی دویه نده  
قورد کئچی نین شنگولوسین بییه نده من قاییدیب بیرده اوشاق اولایدیم!  
بیر گول آچیب آندان سورا سولایدیم»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

qâri nana geja nâgîl diyanda külak qâlxi b qâb bâjâni døyanda  
qurd geçinin şangülusun yiyanda man qâyidib birda uşâq olâydım  
bir gül âçib ondân sorâ solâydım

شهریار از مادر بزرگ یا زن پیر با عنوان «قاری ننه» یا «خان ننه» یاد می‌کند. وی با حس نوستالوژیک می‌گوید:

«شب‌های زمستان که باد و بوران رجزخوان، در و پیکرها را به هم می‌کوبید، پیرزن‌های دهاتی برای بچه‌ها قصه گرگ و بز را می‌گویند و بچه‌ها مسحور، گوش فرا می‌دهند که چگونه گرگ می‌آید و



حیدرآبا؛ ترجمان غربیانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۱۰۳

شنگول و منگول و بزه را می برد» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳)، کاش من به همان دوران کودکی برمی گشتم، مانند گلی شکوفا می شدم و سپس پژمرده می گشتم.

شهریار در بسیاری از سروده های خویش با گونه ای تلقی رمانتیک به دوران کودکی نگریسته و از گنجینه خاطرات کودکی برای خلق مضامین و تصاویر شعر خود بهره برده است. او ضمن بیان خاطرات دوران کودکی با حسرت از آن روزهای سپری شده، یاد کرده است. وی با دلی پر از غم و روحی افسرده به سوی خانه خاطرات کودکی اش روی می آورد تا با دیدار مجدد آن، خویشتن را اندکی تسلی دهد؛ اما در آن جا جز اندوه چیز دیگری نمی یابد. شهریار دل زده از این تمدن و عصر رنگ و ریا، خواهان مامن و پناهگاهی است. عوالم کودکی و رؤیاهای شیرین آن که از هر رنگی به دور هستند، بهترین مأمنی هست که شاعر آن را آرزو می کند.

لقمه های شیرین عمه جان را گاز می زدم و می خوردم، بعد روپوش خود را می پوشیدم، در باغچه ها بشکن زده و ترانه می خواندم. آن روزهایی که بازی چوب سواری می کردم و سوار اسب می شدم، خودم را زیادی تحویل گرفته و ناز می کردم، یادش به خیر.

« عمه جانین بال بلله سین بیه ردیم،  
سوندان دوروب، اوس دونومی گیسه ردیم  
باخچالاردا تیرینگنی دییه ردیم،  
آی ئوزومی او ازدیرن گونلریم!  
آغاج مینوب، آت گردیرن گونلریم! »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

amma-jānin bāl ballasin yiyardim      sondān durub us donumi giyardim  
bāxčālārdā      tiringani diyardim      āy ozumi o āzdiran gunlarim  
āyāj minib āt gazdiran günlarim

لازم به ذکر است که در ابیات بالا، واژه تیرینگه (تیرینگا) به معنی بشکن زدن (بهرادی، ۱۳۶۹) است و «تصنیف و آهنگ های ضربی را گویند» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴). کاربرد این واژه در لابلای بازی های کودکانه شهریار، نشانگر اوج سرمستی و شادابی است که از پیامدهای بازی های محلی محسوب می شود. «پرداختن به بازآفرینی خاطرات کودکی و غرق شدن در حلاوت حزن آمیز آن، در شعر او نیز همانند برخی دیگر از پیشروان و پیروان رمانتیسم اروپا، به منزله گریز از زندگی تمدن زده شهری و ناملایمات و دلهره های آن و پناه بردن به مامن سنت و سادگی است» (صدری نیا، ۱۳۸۲: ۱۴۸). در نظر شهریار، محیط روستا به مثابه خانه پدری است. شهریار در پی آرزوها و عشق های گمگشته است، به خاطر همین به دنبال این آرزوها در کوچه های پاک و بی آرایش مألوف دوران کودکی اش به جستجو می پردازد.

« حیدرآبا گل دیدیم سنی یوخلیم،  
بیرده یاتام، قوجاغوندا یوخلیم،  
عمری قووام، بلکه بوردا حاخلیم،  
اوشاقلیغا دییه م، بیزه گل سن بیر!

آیدین گونلر، آغلار یوزه گولسن بیر

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۹)

heydar bābā galdim sani yoxleyim      birda yātām qōjāyōndā yūxliyām  
ōmri qōvām balka bōrdā hāxleyim      ošāqliyā diyam biza galsan bir  
āydin günlar āylār yūza gülsan bir

در ابیات بالا، شاعر خطاب به کوه حیدر بابا می‌گوید: آمده‌ام تا از حالت جویا شوم و بار دیگر در بغلت آرام گیرم و بخوابم، عمر را دنبال کنم، بلکه همین جا گیرش بیاورم. به دوران کودکی‌ام بگویم اگر ممکن باشد بار دیگر به خانه‌ما بیاید و در روزی خوش و روشن، به چهره‌گریانم بخندد.

#### ۲-۴. گرایش مفرط به بازگشت به وطن و زادگاه

درونی‌مایه اصلی نوستالژیک در حیدربابای شهریار، دوری از وطن و ایام خوش کودکی است که این حسرت به خوشی‌ها، در مکان‌ها و زمان‌های متفاوت با رنگ و شکل و بویی خاص ظاهر می‌شود. گاهی یادی از سیب («سنگل آوا») و رفتن به میهمانی‌ها در آن‌جا؛ گاهی بدرقه‌زائرین کربلا، و گاهی به یاد گللابی فروش («ورزغانی») که با سر و صدای کودکانه به استقبال آن می‌رفتند، خود را نشان می‌دهد. خاطرات کودکی شهریار با طبیعت و مناظر آن پیوند خورده است، گاهی از بودن در آن فضای پاک و صمیمی یاد می‌کند، گاهی از شیطنت‌های کودکی و گاهی از مراسم خاص روستا، که نمی‌توان هیچ یک از آن‌ها را در زندگی مدرن شهری دید و این فضا مخصوص محیطی آرام به نام روستاست. شهریار، سیمای روستا را به بدیع‌ترین شکل ترسیم می‌کند. همه چیز در آن زنده است و شاعر با حسرت و اندوه فراوان، خاطرات کودکی‌اش را در دامن طبیعت روستا، با مردمان بی‌آلایش آن به یاد می‌آورد.

آنچه که در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد، همان جدایی از محیط خانه (وطن) است. «نشستن در غربت، دور از دوستان و هم‌زبانان موجب می‌گردد که انسان هر روز به طور متناوب به گذشته خود باز گردد تا شاید بتواند کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید» (شریفیان، ۱۳۸۶: ۴۲).

غم غربت و دل‌تنگی میهن در افرادی که از وطن خود به دور دست مهاجرت کرده‌اند، بسیار شدید است. شهریار شاعری وطن‌پرست است که به هیچ وجه راضی نیست که کوچک‌ترین خدشه‌ای به استقلال، اتحاد و تمامیت ارضی کشورش وارد آید. به همین دلیل در اشعار خود آشکارا به این تبعیض‌ها و ستم‌ها اعتراض می‌کند. به همین علت او با نگاهی واقع‌بینانه به کشور خود می‌نگرد و

حیدر بابا؛ ترجمان غریبانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۱۰۵

دیدن واقعیت‌های تلخ که در کشور وجود دارد، شدیداً او را آزار می‌دهد و با وجود افتخار به گذشته باشکوه آن، به بدبختی امروزش افسوس می‌خورد.

وجود سراسر غم و حسرت در دل شهریار، این احساس‌های نوستالژیک را در ذهن و روحش قوی‌تر ساخته و هیچ چیز و هیچ کس به غیر از غم، مداوای روح دردمند او نیست. غم غربت و فراق یاری وفا، دل شکسته شاعر را، سخت دل‌آزرده و بی‌قرار کرده است و ظلمت غروب شهر غریب، دل حساس او را غم‌بارتر کرده و آرزوی بازگشت به وطن دارد و می‌گوید:

حیدر بابا من تو را وطن خود در نظر گرفته بودم و با یاد تو و زمزمه تو، دوباره به سوی تو آمده بودم و با دیدن تو، اشک چشمانم را پاک کرده بودم، حال آنکه شدیدترین غم غربت، زندان تاریک و شربت تلخ در تو بود.

«حیدر بابا، سنی وطن بیلیمشیدیم، وطن دییب، باش گوتوروب گلمیشدیم، سنی گوروب گوز یا شیمی سیلمیشدیم، حال بو کی لاپ عملی غربت سنده ایمیش، قارا زندان، آچی شربت، سنده ایمیش»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۶)

heidar bâbâ sani vatan bilmişdim vatan deyib bâş gutürüb galmişdim  
sani görüb güz yâşimi silmişdim hâl bü ki lâp yamli yorbat sandaimiş  
qârâ zindân âji şarbat sandaimiş

«شهریار، همه ایران را وطن خود می‌شمارد و از همه اطراف و اکناف و شهرهای ایران یاد می‌کند. او آرزو داشت همه این پهناور، آبادان و ارجمند گردد» (محمدی، ۱۳۹۰: ۹۸). «همه جا برای او خانه عشق است. تهران، تبریز، رشت، همدان، شیراز و ... چنان در هم رفته و یکی شده‌اند که گاه جدا کردنشان، مشکل می‌نماید. «خاک مهربانان او» وسعتی به بزرگی جهان دارد» (منزوی، ۱۳۷۲: ۶۵)، پس همه را دعوت به محبت و اتحاد و همدلی می‌کند.

در میان مکاتب ادبی غرب، بارزترین جلوه نوستالژی را در رمانتیسم می‌توان دید. «بازگشت به گذشته»، یکی از مشخصه‌های مکتب رمانتیسم است. اگر بتوانیم شهریار را شاعری رمانتیک قلمداد کنیم که نشانه‌های رمانتیسم در شعر وی اندک نیست، می‌توان گفت شهریار نیز چون رمانتیک‌ها نگاهی به پشت سر و آرزوهایی در گذشته دارد. بازگشت‌های شهریار به پیش از زمان حال، بیانی نوستالژیک از اعتراض به شرایط موجود است. رمانتیک‌های غربی پس از ظهور زندگی صنعتی، آرامش روحی و سادگی زندگی روستایی را جستجو کردند (رک: نظری، ۱۳۸۹: ۴) یا به دوران کودکی خود رجوع نموده و سادگی و زیبایی و پاکی کودکی را به عنوان مطلوب‌هایی از دست رفته و آرزوشده ترسیم کردند. مصداق‌های این رویکردها را در شعر شهریار نیز بسیار می‌توان دید. او هم شیفته زندگی ساده

روستایی و دارای روح تمدن‌ستیز و شهرگریز است و هم تمایلی غریب نسبت به احوال و کردار و خاطرات کودکی خویش دارد.

## ۲-۵. اسطوره‌پردازی، آرکائیسیم و آرمان شهر

ارتباط نوستالژی با سه مفهوم اسطوره، آرکائیسیم و آرمان‌شهر، زمینه بحث‌های تاریخی، جامعه‌شناختی و زبان‌شناسی را فراهم می‌آورد. اساساً خلق اسطوره‌ها در زمان پیدایش خود که معمولاً مربوط به دوران اولیه حیات انسانی هستند، خاستگاه نوستالژیک داشته و بر اساس آرزومندی و آرمان‌خواهی انسانها در شرایطی ناسازگار به وجود آمده‌اند. اسطوره‌ها در حقیقت، پاسخی به احساس‌های ناخوشایند انسانی و حضور در متن نومی و ناامنی بوده‌اند. لذا «یکی از نمودهای غم غربت، اسطوره‌پردازی است» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷) و می‌تواند بخش عمده‌ای از احساس غربت آدمی را در جهان خود یا جهان عین نشان دهد. الیاده، اسطوره‌شناس معروف، معتقد است: «اسطوره بخشی از حیات دوران کودکی بشریت است که به سر آمده و به شکلی پوشیده حاوی آرزوهای دوران کودکی نوع بشر است» (آبراهام، ۱۳۷۷: ۱۱۶). «او اسطوره‌ها را مربوط به دوران سعادت و آزادی انسان می‌داند» (الیاده، ۱۳۷۴: ۵۸) و به نوعی، بازتاب آرزوی بشر برای دستیابی به سعادت‌مندی و رهایی از تنگناهای مختلف تعبیر می‌کند.

آرکائیسیم یا باستان‌گرایی به عنوان اصطلاح ادبی، به کاربرد صورت قدیم زبان، واژگان یا نحو آن اطلاق می‌شود. «جی کادن»، درباره آن می‌گوید: «این اصطلاح، با کهنه و قدیم سر و کار دارد. غالباً کهن‌گرایی و استفاده از واژه‌های قدیم، یادآور گذشته است؛ بخصوص واژه‌هایی که دوران شوالیه‌گری و رومانس‌ها را تداعی می‌کنند» (کادن، ۱۳۸۰: ۳۹). آرکائیسیم، زمانی از مصادیق غم غربت قلمداد می‌شود که زبان و ابزارهای آن برای بازسازی یا فضا‌سازی گذشته به کار رفته باشد. آسمان برای انسان‌های اسطوره‌ای و کهن، دست‌نیافتنی بود. «در باورشناسی باستانی، کوه، بلندترین و نزدیک‌ترین جای به آسمان، ارزشی نمادین و آیینی داشته است. از آن است که هریک از پیامبران بزرگ با کوهی نامور در پیوند است و بر آن کوه، با خداوند راز گفته است» (اتونی، ۱۳۸۹: ۱۳). شهریار نیز همراز با یار دیرینش پرده از راز غریبی و غربت خود بر می‌دارد و به عنوان مخاطب و شاهد وقایع، خطاب به کوه حیدربابا می‌گوید:

شیطان ما را به بیراهه کشانده و محبت را از دل‌ها کنده، سرنوشت تیره‌ای را برای ما رقم زده و خلق را به جان هم انداخته است.

«حیدر بابا، شیطان بی‌بیزی آزدیریب  
محببتی اورکلردن قازدیریب  
قره‌گونون سرنوشتین یازدیریب  
سالیب خلقی بییر - بییرینون جانینا!

heidar bâbâ ,şeytân bizi âzdirib mahabbati Üraklardan qâzdirib  
qara günün sarneveştin yâzdirib sâlib xalgi bir birinin jâninâ

اندیشه وجود آرمان شهر از اندیشه‌های دفاعی بشر در برابر سختی‌ها و مشکلات روزگار بوده است. وجود آرمان شهر یا مدینه فاضله، پیشینه‌ای به قدمت تمدن بشری دارد. در حقیقت، «آرمان شهر جایی است دست‌نیافتنی که تصوّر آن همواره در افق آرزوهای بشر، نمونه خیر برین و زیبایی و رستگاری بوده است و یکی از آرزوهای آدمی در درازنای تاریخ، دستیابی به جامعه‌ای بوده که در آن رستگاری خویش را تحقق بخشد. هنگامی که بشر از بند اسطوره‌ها رست و آرزوهای خود را در پرتو دانش دست‌یافتنی دانست، تصور شهر آرمانی را از دیار اسطوره‌ها به قلمرو خرد آورد» (اصیل، ۱۳۸۱: ۶۸).  
شهریار دنیایی را به تصویر می‌کشد که پر از امنیت و به دور از نیرنگ نامردان باشد و خطاب به حیدربابا می‌گوید:

حیدربابا پسران مردی متولّد کن و دمار از روزگار نامردان درآور تا بزه‌ها به آسایش بچرند و گوسفندان از شدت شادی برقصند و دم تکان دهند.

«حیدربابا مرد اوغوللار دوغگینان نامردلرین بوورونلارین اووگینان  
قوی قوزولار آیین- شایین اوتلا سین قویونلارون قویروقلارین قاتلا سین  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۸)

heydar bâbâ mard oyüllâr doygunân nâmardlarin boyonlârin ovginân  
qoy qüzü lâr âyin – şâyin otlâsin qoyonlârin qüyürüglârin qâtlâsin

### ۳. نتیجه‌گیری

اصطلاح نوستالژی که اشتیاق برای چیزهای از دست رفته را تداعی می‌کند، به شکل‌های گوناگون از قبیل یادکرد دوران گذشته، بخصوص دوران کودکی و بازگشت به زادگاه تجلی می‌یابد. بنابراین اشعار شهریار، با تأکید بر تخیل و فرهنگ‌های بومی و هویت محلی، جهت‌گیری نوستالژیک داشته و فضایی سرشار از دل‌تنگی و حسرت را به تصویر می‌کشد. شهریار با بار سنگین اندوهی که بر سر و دوشش حس می‌کند، خاطرات تلخ و شیرین ایام گذشته را با نگاهی رمانتیک می‌سراید که در این رهگذر، تداعی دوران کودکی، خاطرات دیگر گذشته را نیز به همراه می‌آورد و او را به سیر در آرمان شهری که در گذشته از ساکنان سعادت‌مند آن بود، وا می‌دارد.

اوضاع زندگی هر فردی در ایجاد حس نوستالژی مؤثر است و غم غربت و احساس غریبی و دل‌تنگی‌های حاصل از آن، همراه با تصویرهای شعری گوناگون با تک‌تک بندهای حیدربابا عجین شده است.

به نظر می‌رسد احساس تنهایی شهریار فقط به جهت دوری از خویشان و دوستان و حتی دوری از زادگاهش نیست. شهریار به دلیل احساس غربت روحی و تنهایی درونی، پیوسته از گذشته یاد می‌کند و یادکرد خاطرات مبهم گذشته، به وی آرامش می‌بخشد. عواطف و احساسات شخصی باعث شده تا با گرایش به خاطرات گذشته، سروده‌های خود را نوستالژیک نماید. از این جهت نوستالژی در شعر وی جایگاهی برجسته دارد. خاطرات عاطفی شهریار و بیماری وی می‌تواند زمینه گرایش وی را به نوستالژی فراهم سازد.

شاید یکی دیگر از عوامل ظهور نوستالژی، پیشرفت سریع تمدن باشد. با وجود اینکه پیشرفت و تمدن، موجب آرامش انسان است اما گاهی موجب تضعیف ارزش‌های انسانی است. بنابراین انسان معاصر برای مقابله با چنین وضعی، به گذشته بر می‌گردد و با یادآوری ایام خوش کودکی و جوانی و دوری از تمدن و بازگشت به سادگی پرفسای گذشته و یادکرد خاطرات ساده روستایی، آرزوی بازگشت به آن دوران پرشور را دارد. وی با ایجاد حس نوستالژیک و بزرگ‌نمایی در توصیف مناظر طبیعت، حس مخاطبش را برمی‌انگیزد.

## منابع

### کتاب‌ها

- آبراهام، کارل (۱۳۷۷)، رویا و اسطوره، ترجمه جلال ستّاری، تهران: مرکز.
- آریانپور، منوچهر (۱۳۸۰)، فرهنگ پیشرو آریانپور (انگلیسی - فارسی)، چاپ اول، تهران: جهان رایانه
- آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۷۰)، سلام بر حیدر بابا، چاپ اول، تهران: دنیا.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶)، دانشنامه ادب فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱)، آرمان شهر در اندیشه ایرانی، تهران: چشمه.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۴)، اسطوره، رویا و راز، ترجمه رویا منجم، تهران: فکر روز
- باطنی، محمدرضا و دیگران (۱۳۷۲)، واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، تهران: فرهنگ معاصر
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، فرهنگ معاصر (انگلیسی - فارسی)، تهران: فرهنگ معاصر
- برهان، محمد حسین بن خلف (۱۳۸۰)، فرهنگ برهان قاطع، تهران: نیما

حیدرآباد؛ ترجمان غربیانگی شہریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۱۰۹

- بھزادی، بھزاد (۱۳۶۹)، فرهنگ آذربایجانی-فارسی، چاپ اول، تهران: چاپخانه دیبا
- پور افکاری، نصرت اللہ (۱۳۸۲)، فرهنگ جامع روانشناسی - روان پزشکی؛ انگلیسی فارسی، تهران: فرهنگ معاصر
- ثروت، منصور (۱۳۹۰)، آشنایی با مکتب‌های ادبی، چاپ سوم، تهران: علم
- جعفری، مسعود (۱۳۷۵)، سیرماتیسیم در اروپا، چاپ اول، تهران: نشر مرکز
- دہخدا، علی اکبر (۱۳۴۸)، لغت‌نامہ دہخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سید جعفر شہیدی، تهران: دانشگاه تهران
- زاهدی، لطف اللہ (۱۳۸۸)، بیوگرافی استاد شہریار، تهران: نگاه.
- زمردیان، رضا (۱۳۷۳)، فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- شاملو، سعید (۱۳۷۵)، آسیب شناسی روانی، چاپ ششم، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، نگاہی بہ فروغ، تهران: مروارید.
- شہریار، محمدحسین (۱۳۷۵)، سیمرخ و قاف (سلام بر حیدرآباد)، ترجمہ محمد نقی ناصر الفقرا (آذر پویا)، چاپ اول، تبریز: مہران.
- شہریار، محمد حسین (۱۳۸۲)، کلیات اشعار ترکی بہ انضمام حیدرآبادیہ سلام، چاپ ہفدہم، تبریز، انتشارات زرین.
- صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۹۷)، فرهنگ منتهی الارب فی اللغہ العرب، گردآورندہ: علیرضا حاجیان، چاپ اول، تهران: سخن.
- علیزادہ، جمشید (۱۳۷۴)، بہ ہمین سادگی و زیبایی، یاد نامہ شہریار، تهران: مرکز.
- کادن، جی. ای (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمہ کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
- مشرف، مریم (۱۳۸۹)، زندگی و شعر محمد حسین شہریار، چاپ سوم، تهران: نشر ثالث.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ معین، چاپ ہشتم، تهران: سپہر.
- منزوی، حسین (۱۳۷۲)، این ترک پارسی گو، چاپ اول، تهران: برگ.
- نفیسی، علی اکبر (۱۳۴۳)، فرهنگ ناظم الاطباء، تهران: خیام.
- هاوکس، ترنس (۱۳۸۰)، استعارہ، ترجمہ فرزانه طاہری، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز

۱۱۰ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۶، شماره ۳، پیاپی ۲۹، پاییز ۱۳۹۹

- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۶)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه حسن اکبریان طبری، چاپ دوم، تهران: یاسمن

### مجلات

- اتونی، بهروز (۱۳۸۹)، «اسطوره‌ها، زندگان جاوید (به بهانه نقد اسطوره شناختی آسمان خراش میلاد)»، فصلنامه ادبیات و اسطوره شناختی، ش ۱۸، صص ۹-۱۳

- تقی‌زاده، صفدر (۱۳۸۱) «نوستالژی»، مجله فرهنگ و هنر، بخارا، ش ۲۴، صص ۲۰۱-۲۰۵  
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۶)، «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۶۸، و ۶۹.

- صدری نیا، باقر (۱۳۷۱)، «تأملی در مضامین محوری منظومه حیدرآباد»، کلمه، ش ۲  
- صدری نیا، باقر (۱۳۸۲)، «جلوه‌های رمانتیسیم در شعر شهریار»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۶

- عالی عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۷)، «غم غربت در شعر معاصر»، گوهر گویا، س ۲، ش ۶، صص ۱۵۵-۱۸۰

- غفوری، فاطمه (۱۳۸۹)، «بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار»، فصلنامه علمی- پژوهشی واحد انار، سال ششم، ش ۱۵

- محمدی، برات (۱۳۹۰)، «تجلی عواطف میهنی و نوع دوستی در اشعار شهریار»، مجموعه مقالات برگزیده همایش بین‌المللی شهریار شعر ایران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی ماکو، ص ۹۱

- نظری، نجمه (۱۳۸۹)، «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق»، فصلنامه زبان و ادبی فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان، ش ۴۶.

### پایان‌نامه‌ها

- کلاهیجان، فاطمه (۱۳۸۶)، نوستالژی در شعر کلاسیک عرفانی، (رساله دکتری)، دانشگاه تربیت معلم (تهران).